

## عیسی با دانش ریاضی بالا

### خطبه ای از انجیل مرقس 12؛ 41-44

41 عیسی در برابر صندوق بیت‌المال معبد بزرگ نشسته بود و می‌دید که چگونه اشخاص به آن صندوق پول می‌ریختند. بسیاری از دولتمندان، پولهای زیادی دادند. 42 بیوه‌زن فقیری هم آمد و دو سکه که تقریباً دو ریال می‌شد در صندوق انداخت. 43 عیسی شاگردان خود را نزد خود خواند و فرمود: «یقین بدانید که این بیوه‌زن فقیر بیش از همه کسانی که در صندوق پول ریختند، پول داده است. 44 چون آنها از آنچه که زیاد داشتند دادند، اما او با وجود تنگدستی، هر چه داشت یعنی تمام معاش خود را داد.»



درس زمین شناسی در ساعت 14:30 روز جمعه. استاد در این کلاس صحبت از منابع طبیعی و زمین های قابل استفاده کشاورزی و خطرات ناشی از رشد شهر بر زمین های زراعتی می کند او صحبت های خودش را ادامه می دهد. برخی از شاگردان به بیرون از کلاس خیره شده اند و درباره آخر هفته شان فکر می کنند. بعضی ها هم مثل یک ربات هر چیزی را که استاد می گوید را بدون اینکه بفهمند چه می نویسند را یادداشت می کنند. البته آنها روزی باید ان نوشته ها را دوباره بخوانند. بعضی ها هم تکیه به صندلی داده اند و چشم ها را بسته اند و دهان شان باز مانده و به خوابی عمیق فرو رفته اند. استاد با دیدن این شاگردان سعی می کند که به آنها یک شوکی وارد کند پس بنابراین او شروع به گفتن چیزهای بی اساس می کند. او می گوید: گالیله بعد از مدت ها به این نتیجه رسید که زمین به صورت یک رینگ می ماند که مسکو مرکز امریکا می باشد. و داعش بالاخره با سازمان های مسیحی قانون های مشترکی را تصویب می کند. و او این چیزهای بی اساس را ادامه می داد تا ببیند که چه کسی به این سخن های بی اساس واکنش نشان می دهد. یکی از آنها همچنان در حال نوشتن بود و دیگری همچنان در

خواب و یکی دیگر هنوز در رویای روزهای آخر هفته بود. و فقط یکی یا دو نفر از آنها کمی به فکر فرو می روند.

من می توانم کلاس درس عیسی با شاگردانش را که بعد از یک پیاده روی طولانی که به اورشلیم می رسند را با وضعیت کلاس درس این دانش آموزان یکی بدانم. آنها در کنار صندوق پول خداوند ایستاده بودند و مردم می بایستی پول های خودشان را در آن می انداختند. در انجا اول ، ادم های ثروتمند حق پول انداختند را داشتند . برای شاگردان ، ان صحنه ها خیلی خسته کننده نبود زیرا پول های صدقه ان ثروتمند ها به اندازه دستمزد یک سال ان شاگردان می بود و برای همین دهان آنها از تعجب باز مانده بود. ولی بعد از مدتی یک بیوه زنی پیری میاید و فقط دو سکه ناچیز را در صندوق می اندازد. با ان پول ادم می توانست فقط یک نان کوچک بخرد. عیسی با دیدن این صحنه شروع به بازگویی محاسبات به ظاهر پوچ خودش می کند و ان دو سکه ان پیر

زن را برابر با صدها یورو ارزیابی می کند. بعضی از شاگردان که مات و مبهوت بودند، به این فکر می کردند که با 2000 یورو می شود برای یک سال نان خرید ولی با دو سکه فقط یک نان می توان خرید. حالا چرا بعد از انداختن این پول های زیاد، این دو سکه باید به داخل صندوق برود؟

عیسی قصد نداشت با گفتن این داستان حواس شاگردانش را جمع کند. وقتی که عیسی می گوید که این دو سکه این خانم ارزش بیشتری نسبت به پول های ان ثروتمندان دارد پس بنابراین، این امر صحت دارد. برای بهتر فهمیدن این موضوع خوب است که شرایط اجتماعی آن دوران را با هم تصور کنیم. آن زمان اگر زنی بیوه می شد حق کارکردن در جامعه را نداشت و او فقط می بایستی گدایی می کرد. همچنین سیستم اجتماعی دولتی هم وجود نداشت که به او پولی بدهد. و باید این را تصور کرد که این زن حتما در افتاب سوزان اسرائیل برای گدایی کردن این دوسکه خیلی عرق ریخته است و حالا او این دوسکه ناچیز را در صندوق خدا می اندازد. این دو سکه را این زن محکم در دستان خودش گرفته بود زیرا این تمام دارایی او بود. او بجز این سکه چیز دیگری نداشت و آن می توانست برای او کمی راحتی بیاورد. او می توانست تصمیم بگیرد که با این پول چه بکند. شاید او یک تکه نان می خرید. کسی چه می داند شاید یک ماهی ارزانی وجود داشت تا او آن را می خرید. تا او یک شب را گرسنه نخوابد. شاید هم او می توانست با این پول کرایه عقب افتاده اتاقی که می خوابید را بپردازد تا یک شب اسوده بخوابد و به بیرون پرت نشود. حتی اگر باز هم گشنه بماند. و شاید او دارای کودکانی بود و او می بایستی با آن پول برای بچه هایش کمی غذا می خرید. او می توانست همه این فکر ها را در سر داشته باشد. ولی او با این پول کار دیگری را می کند. او در جلوی خانم های دیگر در معبد می ایستد و همه با هم سرود ستایش را می خوانند و او برای دریافت این همه برکت از خدا میل دارد تا این دو سکه که تمام دارایی او می باشد را در صندوق خدا بیاندازد. او خودش هم نمی دانست که این اتفاق در او چگونه رخ داده است ولی او در یک لحظه تمام دارایی خودش را در صندوق خدا می اندازد. و بدین ترتیب او تمام رویاهای خودش را که با این پول می توانست بسازد را از دست داده بود و حالا او دوباره به سطح شهر می رود و قدم می زند. او می توانست بوی خوب نان را در شهر حس کند و با ماهی های خوش مزه را ببیند. که آنها فقط یک یا دو سکه قیمت داشتند. ولی همه این ها با انداختن پول در آن صندوق از بین رفته بودند. شاید او آن شب را در خیابان می خوابید زیرا پولی برای کرایه یک اتاق نداشت. او همه این ها را برای معبد فدا می کند.

صدقه دادن این پیر زن بیوه کاملا غیرقابل توجه می ماند. و پول های آن افراد ثروتمند به چشم آمدند. ولی آنها تمام پول های خودشان را داخل آن صندوق نیانداختند. و کمی بیشتر و یا کمی کمتر آن صدقه ها بر روی آنها هیچ تاثیری نمی گذاشت. آنها به اندازه کافی برای خوردن و یا زندگی کردن داشتند و یا حتی مقدار کافی پول برای زمان پیری خودشان پس انداز کرده بودند.

عیسی در این جا کاملا بر این موضوع تاکید می کند و به آن زن در آخر از همه اجازه می دهد که پولش را در صندوق بیاندازد ولی در زمان تمجید کردن او را جلو تر از همه قرار می دهد. عیسی ارزش آن زن را بالاتر از همه می داند و پول های او را خیلی مبارک و زیاد به حساب می آورد. عیسی به شاگردان می گوید نگاه کنید این پول کم را. ولی این پول کم دارای ارزشی زیاد نسبت به پول های دیگر دارد. عیسی همیشه به جاهایی می نگرد که عادت داشت بله او به قلب انسان ها نگاه می کرد. او به قلب آن زن می نگریست که چطور او تمام دارایی ها و ارزوهای خودش را داخل آن صندوق می اندازد. و این برای او مهمترین چیز در زندگی می بوده است.

ولی حالا ما باید همه، سر خودمان را به حالت تعجب تکان بدهیم و به این فکر بکنیم که آیا صدقه افراد فقیر بیشتر از ادم های ثروتمند ارزش دارد؟ و یا نمی توانست اینطور بشود که آن خانم پیر فقط یکی از آن دو سکه ها را صدقه می داد و یکی را برای نیاز خودش کنار می گذاشت تا با این کار عاقلانه تر رفتار می کرد؟ و یا اصلا کجا آمده است که ما باید برای خدا این پول ها را بپردازیم؟ و یا شاید این سوال را داشته باشیم که چه بهتر نمی شد که اگر عیسی جلوی آن خانم را می گرفت و اجازه نمی داد تا او تمام دارایی هایش را به صندوق بیاندازد؟

ما باید این داستان را عمیق تر بنگریم و این داستان را طوری دیگری توصیف بکنیم. برای بهتر فهمیدن این داستان ما باید شرایط موجود آن زمان در اورشلیم را خوب بدانیم. آن زمان ها روزهای پایانی عیسی می بوده است. روزی بوده که عیسی تاجرها را از معبد بیرون می راند و آن باعث می شود تا رئیس های شهر نقشه قتل او را بکشند. و همچنین از طرفی مردمانی که او را در یک روز ستایش می کردند و در یک روز او را بر روی صلیب می خواستند که بکشند. در مقابل این اتفاقاتی که برای عیسی رخ می دهد، این داستان پیر زن با دوسکه بسیار نادیده گرفته شده است. ولی عیسی قصد دارد به ما از این داستان چیزی بگوید که بیشتر از داستان یک پیرزن فقیر معنی دارد. و او می خواهد به ما بگوید که چه چیز بسیار مهمی در این داستان وجود دارد که من قصد دارم آن را برای شما خلاصه کنم. در طرفی تمام نمایندگان یک قوم با وظایفی معین ایستاده اند و پول های خودشان را در صندوق می اندازند. ولی این همه صدقه در پیشگاه خداوند دارای هیچ ارزشی نمی باشد. حتی اگر ما خودمان را قربانی کنیم. ما می توانیم تمام کارهای خوب و نیک مان را بشماریم که چه چیزهایی برای خداوند انجام داده ایم. ولی همه این کارهای خوب کوچک و بزرگ هیچ کدام از ته قلب نبوده است. و آنها به اندازه یک قربانی در نزد خدا حساب نمی آیند. ولی این خانم به یک باره یک کار غیر معمول و غیر منتظره و غیر انسانی را انجام می دهد. او همه چیز خودش را قربانی می کند. شاید هم او نداند که یکباره با او چه شده است. آن زن توانست با این کار خودش به همه نشان دهد که در نزد خداوند چه قربانی هایی به حساب می آیند. او یک صدقه ای به خدا می دهد که کاملاً پاک و نیک است. و آن را نمی توان با حساب رسی های انسانی به حساب آورد و یا آن را فهمید. این همان قربانی و یا صدقه ای است که خدا آن را برای همه ما انسان ها انجام داده است.

در ادامه برای ما این اشکار می شود. که در یک روز، در اورشلیم روز پسح بوده است. و انسان های زیادی در آن جا حضور داشتند که ثروتمندان هم جلوتر از همه ایستاده بودند. و در کناری دیگر عیسی مسیح بصورتی که بدون هیچ ارزش و احترامی در آنجا ایستاده بود. او چیزی با خودش نداشت و بنابراین او چیزی را انجام می دهد که داشته و پس از آن، آنجا را ترک می کند. و او می گوید: ای پدر من روح خودم را در دستان تو می گذارم. و این بود آخرین جملات عیسی قبل از مرگ. این قربانی ارزش بالاتری نسبت به همه قربانی ها داشته است. این همان قربانی است که خدا آن را قبول دارد که برای همه ما انسان ها باید داده می شد و شبیه به همان صدقه آن پیر زن. عیسی با این عمل خودش به ما قصد دارد بگوید که همه اعمال خوب ما انسان ها که برای خدا انجام می دهیم به اندازه کاری که عیسی انجام داد ارزش ندارد. حال عیسی امروزه به ما چه می تواند بگوید؟ ما در اینجا همه به عنوان یک مسیحی با ایمان قرار داریم. مطمعاً ما انسان ها تعداد کارهای خوب زیادی را که تا الان انجام داده ایم را می توانیم برای یکدیگر بشماریم و از آنها برای همدیگر تعریف نماییم. و تمام اعمالی را که برای خدا انجام داده ایم را دوباره ادامه دهیم. و دقیقاً همان کارهایی که آن ثروتمندان در کنار صندوق خدا انجام داده اند را ما با همان ارزش انجام دهیم. ولی در اینجا مهم است که بدانیم کدام کار خوب و صدقه ما بیشتر ارزش دارد؟ و ما چه کاری می توانیم بکنیم که 100 در 100 آن صدقه ناب را داده باشیم. در مقابل خداوند فقط این عیسی است که حکم یک قربانی کامل را داشته است. و ما به آن اعتماد می کنیم و دوست داریم که این عیسی که قربانی شده است را در قلب ما داشته باشیم و آن در آنجا بتابد.

آمین